

برگزیده ها

شجاع الدین شفا

[گفتگویی ضروری با نسل سازنده ایران فردا]*

دوست جوان من

گفتگوی ما تقریباً به پایان رسیده است. در این گفتگو من کوشیدم تا فشرده ای از ارزیابیهای سرشناس ترین اندیشمندان جهان نورا درباره تاریخ مذاهب و واقعیت‌های مذهبی - که بیگمان بخش اعظم آنها برایت ناشناخته بوده است - در اختیار تو، خواننده عزیز، قرار دهم، زیرا در دورانی که عامل مذهب نقش سرنوشت سازی را در کشور ما ایفا می کند آشنایی با همه این واقعیتها برایت ضرورت کامل دارد تا هزاره دوم را به صورت صغیر شرعی به پایان نرسانی، و به صورت همین صغیر شرعی پا به هزاره سوم نگذاری. در آنچه نقل کردم نقش خود من فقط بازگویی گفته ها و نوشته های دیگران بوده است و نه ارائه راه مشخصی از جانب خودم، زیرا که اختیار نهایی تشخیص و تصمیم را با خود تو می دانم، همچنان که در همه جوامع مترقی جهان امروز ما نیز این اختیار با خود افرادی ست

* به نقل از: شجاع الدین شفا، تولدی دیگر ایران کهن، در هزاره ای نو، گفتگویی ضروری با نسل سازنده ایران فردا درباره واقعیت‌های غالباً ناشناخته ایران دیروز و امروز. صفحات: ۶۱۹.

آنچه در «برگزیده ها» ی این شماره در زیر عنوان [گفتگویی ضروری با نسل سازنده ایران فردا] از نظرتان می گذرد، در کتاب تولدی دیگر، با عنوان «پایان سخن»، در صفحات ۵۳۳ تا ۵۵۰ چاپ شده است.

فهرست مندرجات کتاب عبارت است از: سرآغاز (ص ۹)؛ سیری در واقعیت‌های مذاهب توحیدی بر اساس بررسیهای سیصد تن از اندیشمندان و پژوهشگران جهان غرب (۵۳)؛ خدا در آیینهای «توحیدی» (۵۵)؛ پیامبران در آیینهای «توحیدی» (۱۱۱)؛ کتابهای «توحیدی» تورات، انجیل، قرآن (۱۸۷)؛ معجزات (۲۳۳)؛ اسطوره آفرینش (۲۳۹)؛ ناسخها و منسوخها (۲۵۴)؛ حقایق «ناشناخته» یا داستانهای شناخته شده؟ (۲۸۰)؛ نقش ایران در آیینهای توحیدی (۳۰۳)؛ رمان یهودی استر (۳۱۸)؛ کتاب دانیال (۳۲۲)؛ کتاب نحیما (۳۲۶)؛ جهان پس از مرگ (۳۲۹)؛ قوانین و فرائض (۳۳۷)؛ سیری در تاریخ مذاهب (۳۶۵)؛ دین و دانش (۴۰۳)؛ مذهب فردا (۴۳۷)؛ ولایت ←

که آزادانه فکر می کنند و آگاهانه تصمیم می گیرند، و نه با کسانی که با ادعای کلیدداری مطلق حقیقت از آنان اطاعت بی قید و شرط می طلبند، و اتفاقاً در این مورد برای توحقی بیشتر از افراد بسیاری از دیگر جوامع جهانی قائلم، زیرا که تو، در مقام جوانی ایرانی، در این زمینه به خصوص فرهنگ مذهبی، میراث گرانی را پستوانه خود داری که کمتر ملت دیگر در جهان از نظیر آن برخوردار است.

دنیای امروز ما تا چند ماه دیگر پا به هزاره تازه ای خواهد گذاشت که خود بدان هزاره سوم نام داده است، زیرا که مبدأ تاریخ آن تولد پیامبر جهان مسیحیت، یعنی جهانی ست که در حال حاضر بخش برتر دنیای ماست و به ناچار قانون آن نیز قانون برتر جهان است. و

→ فقیه (۴۷۵)؛ پایان سخن (۵۳۳)؛ فهرست منابع (۵۵۱)؛ منابع غربی (۵۵۳)، منابع شرقی (۵۷۵)؛ فهرست نامها (۵۸۱).

*

برای آشنا شدن با مطالب کتاب نخست چند بند از دیباچه آن را نقل می کنیم:
 «کتاب حاضر در آخرین سال یک سده و در آخرین سال یک هزاره نوشته شده است، و با این انگیزه نوشته شده است که تا آن جا که بتواند راهنمای فکری نسل نوحاسته ای باشد که وارث یکی از والاترین تمدنها و فرهنگهای تاریخ بشری ست، و با این همه به لطف آنچه صحیح یا غلط «اسلام ناب محمدی» نام گرفته است در جریان این است که به صورت نسلی صغیر - صغیر شرعی و صغیر عرفی - پا به سده ای و هزاره ای تازه بگذارد.

«هزاره ای که به پایان می رسد ورشکسته ترین هزاره تاریخ ایران است، زیرا هزاره ای ست که با شاهنامه فردوسی آغاز شده و با توضیح المسائل خمینی پایان یافته است. قرنی نیز که به پایان می رسد ورشکسته ترین قرن این هزاره است، زیرا قرنی ست که با انقلاب آزادیخواهان مشروطیت شروع شد و با استقرار یک فاشیسم مذهبی به نام «ولایت فقیه» به سر رسیده است.

«میان ۱۸۸ کشور امروز جهان، جمهوری اسلامی ایران تنها کشوری ست که در قانون اساسی آن بر حق قیومیت اقلیتی محدود بر اکثریتی صغیر صحنه گذاشته است، و خود قیم در «ولایت فقیه» خویش تصریح کرده است که «این قیومیت قیومیت شرعی قیم بر صغیر است و قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت فرقی ندارد».

«برای این که بدین بزرگترین فاجعه معنوی تاریخ سه هزار ساله ایران پایان داده شود، تحولی از نوع آنچه در جوامع سالم و مترقی جهان امروز ما انجام می گیرد کافی نیست، یک خانه تکانی بنیادی در مقیاس هزاره ها و نه در مقیاس سده ها و دهه ها ضروری ست. بدان نیاز است که ایران کهن ما از درون آتشی که در آن سوخته است سمندروار جوان و پویا سر بر آورد. ایران به «تولد دیگری» نیاز دارد.

«انتشار کتاب حاضر تلاش کوچکی ست که در راه تحقق این آرمان بزرگ انجام می گیرد، با این امید که در آینده این تلاش در ابعادی بنیادی تر و گسترده تر از جانب نسل سازنده ایران فردا ادامه یابد».

این کتاب را نه فقط نسل جوان ایران، یعنی کسانی که در عصر حکومت مطلقه ولایت فقیه چشم به جهان گشوده اند و یا در آغاز این حکومت حداکثر ده دوازده سالی از عمرشان بیش نمی گذشته است باید بخوانند، بلکه همه ما ایرانیان، در هر سن و سالی که هستیم و در هر سرزمینی که زندگی می کنیم، باید بخوانیم و به دقت هم بخوانیم و برخی از قسمتهای آن را نیز چند بار. زیرا مؤلف کتاب، چکیده و خلاصه بسیاری از تحقیقات دانشمندان و پژوهشگران ←

امروز تقریباً همه پژوهشگران تاریخ مذاهب - که خود آنها نیز به همین جهان برتر تعلق دارند - بر این واقعیت همدستانند، و آن را در صدها کتاب و رسانه و مقاله تحقیقی خود نیز منعکس کرده اند، که روز ۲۵ دسامبر که این جهان مسیحیت هر ساله آن را به عنوان زاد روز عیسی مسیح جشن می گیرد از مدتها پیش از تولد عیسی به عنوان روز تولد میترا (مهر) خدای ایرانی امپراتوری رم در این امپراتوری جشن گرفته می شده است، و سالهایی نیز که ملاک این تاریخ هزاره ها هستند در همین امپراتوری رم سالهای میتراپی بوده اند که از فروردین ماه و نه از ماه ژانویه آغاز می شده اند، بدین دلیل که ماههایی چون سپتامبر و اکتبر و نوامبر و دسامبر در مفهوم لاتینی خود معنی ماههای هفتم تا دهم سال را دارند و نه آن که مانند سالهای کلیسایی کنونی ماههای نهم تا دوازدهم سال به حساب آیند؛ روز مقدس

→ غرب و شرق را درباره ادیان معروف به ابراهیمی و چند موضوع مهم دیگر به زبانی ساده و در کمال ایجاز به زبان فارسی در اختیار ما قرار داده است. به گمان نویسنده این سطور، شاید کوشش مؤلف، در این کتاب، به طور غیر مستقیم آن است که نسل جوان ایران و همه کسانی را که در بیست سال اخیر - به عنوان عکس العمل آنچه در ایران امروز به نام «اسلام» انجام می شود - از «اسلام» بریده اند به گونه ای با مذهب آشتی بدهد. از یاد نبریم که این عکس العمل در مواردی آن چنان حاد بوده است که به تغییر مذهب هموطنان مسلمان ما در گوشه و کنار جهان منجر گردیده است چنان که برخی زرتشتی شده اند و بعضی مسیحی و تا آن جا که این بنده می داند حداقل در امریکا کلیساهایی خاص ایرانیان تشکیل گردیده و در بین این کلیساهای در جلب ایرانیان سرخورده از اسلام رقابتی سخت در گرفته است. مگر جز این است که حتی مهندس مهدی بازرگان که خود از طرفداران حکومت اسلامی بود و نخستین نخست وزیر آن، در سالهای بعد همین که چشم و گوشش کمی باز شد به صراحت به این حقیقت تلخ اعتراف که در دوره برقراری حکومت جمهوری اسلامی ایران، «اسلام» بیش از همه ضرر کرده است.

مؤلف کتاب توقف و رکود علمی اروپا را در قرون وسطی، یعنی در زمان سلطه وحشتناک کلیسا و کشیشان بر اعمال مسیحیان ذکر می کند و نشان می دهد که فقط از زمانی که این قدرت اهریمنی در جهان مسیحیت مهار شد، پیشرفتهای مسیحیان در رشته های مختلف علوم یکی بعد از دیگری به منصفه ظهور رسید که جهان را زیر و زیر ساخت، پیشرفتی که هر لحظه بر سرعتش افزوده می شود. وی به این موضوع مهم تأکید می کند که بخش مهمی از مطالبی که در تورات و انجیل نوشته شده است و قرنها به عنوان وحی منزل شناخته می شد، سالهاست که یکی پس از دیگری به دست فراموشی سپرده شده است، چنان که دیگر از بردگی و سنگسار و اعدام و ... در جهان مسیحیت خبری نیست، با وجود این مسیحیان را بطه خود را با کلیسا قطع نکرده اند چنان که در روزهای یکشنبه مردم برای انجام آداب مذهبی به کلیسا می روند. چرا؟ زیرا چند قرن است که از جمله به قدرت شیطانی کشیشان در سوزانیدن یا شکنجه مسیحیان بیگناه پایان داده شده است. او می نویسد با آن که در اسلام «بردگی» به رسمیت شناخته شده است، در دوران حکومت مطلقه ولایت فقیه ایران، فقط به تبعیت اجباری از قوانین پیشرفته جهان تمدن، هیچ آیت الله و آخوندی جرأت نکرده است از روا بودن «بردگی» سخن بگوید و در گوشه و کنار ایران بازار برده فروشان برپا سازد، همان طوری که در سالهای اخیر نیز حکومت ولایت مطلقه فقیه نیز بر کنترل موالید باز به ناچار مهر قبول زده است؛ با آن که این کار نیز خلاف شرع انور است. پس به همین ترتیب از جمله به سنگسار، این میراث غیرانسانی دین یهود، «اعدام»، اجبار زنان در داشتن حجاب و شکنجه و ... نیز باید پایان داده شود.

یکشنبه نیز که آغازگر این سالهاست بیشتر از آن که «روز خداوند» باشد روز میترا (خورشید) بوده است، چنان که هنوز هم در زبانهای آنگلو ساکسون و ژرمنی به همین صورت «روز خورشید» از آن یاد می شود. در همین آیینهای آغاز هزاره سوم، از دهها هزار کلیسای جهان بانگ ناقوسها و سرودهای مذهبی برخاورد خاست که مستقیماً از تشریفات مذهبی میتراپی به مسیحیت راه یافته اند، و بلند پایگان کلیسا رداهایی بر تن خواهند داشت که جهان مسیحیت آنها را از راه بیزانس از پوششهای سلطنتی دربار ساسانی گرفته است، و مراسمی مذهبی انجام خواهند گرفت که آنها نیز توسط همین بیزانس از همین تشریفات دربار ساسانی نسخه برداری شده اند.

غرض من در این جا بحث تاریخی نیست، فقط تذکر پستوانه فرهنگی گرانی ست که تو، هموطن ارجمند من، به عنوان یک ایرانی در اختیار خویش داری؛ و پیش از تو یک صد و بیست نسل دیگر تاریخ سه هزار ساله کشورت نیز در اختیار داشته اند، و معلوم نیست در چنین شرایطی چگونه می توان پذیرفت که وارثان چنین میراثی چهارمین هزاره تاریخ خود و سومین هزاره تاریخ بین المللی را در مقام صغیرانی آغاز کنند.

تو نیز در پایان امسال، مانند دیگر جوانان جهان با بدین هزاره تازه خواهی گذاشت و به ناچار از همان آغاز کار، خود را بر سر یک دوراهه سرنوشت ساز انتخاب خواهی یافت: یکی از این دوراه، راه آن بخشی از جهان بشری ست که دست کم چهار صد سال است پرچمدار تمدن جهان است و تقریباً همه پیشرفتهای علمی و فنی و اجتماعی و فرهنگی این جهان را در انحصار خویش دارد. جهانی که دانش امروز ما، صنعت و تکنولوژی امروز ما، برق و تلفن و تلگراف و بیسیم و رادیو و تلویزیون و فکس و اینترنت ما، چاپ و عکاسی ما، بدان تعلق دارند. جهانی که با تلسکوپهای خود راه دنیای بینهایت بزرگ و با میکروسکوپهای خود راه دنیای بینهایت کوچک را به روی خویش گشوده و از طریق ماهواره ها و زیردریایهای خود کرات آسمانی و اقیانوسهای زمینی را در محدوده عمل خویش گرفته است. جهانی که اتم را شکافته و به قوانین ریاضی گرداننده کائنات دست یافته است. جهانی که بیماریهای هزاران ساله را مهار کرده، مرگ و میر انسانها را پایین آورده و جمعیت آنان را تنها در طول یک قرن از دو میلیارد نفر به شش میلیارد نفر افزایش داده است. جهانی که به تنهایی بیست برابر بقیه کشورهای جهان دانشگاه و انستیتو و لابراتوار و متخصص دارد.

و راه دیگری که در برابر توست، راه آن بخش دیگر از همین جهان بشری ست که امروزه کشور تو در گروه بندی جهانی جزئی از آن است، هرچند که از دیدگاه نژادی و

زبانی و از نظر فرهنگی همچنان عضو خانواده آریایی ست که بخش اعظم از جهان برتر امروز بدان تعلق دارد. و این جهان دیگری که امروز توجزیی از آن شناخته می‌شوی، دنیایی ست که مدت‌هاست در لاک قرون وسطایی خود به خواب اصحاب کهف فرورفته است. نه هیچ سهمی در نوآوریهای علمی و فنی جهان امروز ما داشته است، نه در این مدت هیچ قدمی در راه پیشرفت تمدن بشری برداشته است. راهها و راه آهنهایش را دیگران ساخته اند، معادنش به دست دیگران استخراج شده اند، کارخانه‌هایش به دست دیگران برپا شده اند، کشاورزی و صنعت و بازرگانی و اقتصادش از دیگران مایه گرفته اند، دروس دانشگاههایش از دیگران نسخه برداری شده اند، بیمارستانهایش با شیوه‌های پزشکی دیگران و با داروهای دیگران گشته اند و می‌گردند، و زندگی روزمره مردمش چنان با استفاده از فرآورده‌های صنعتی بزرگ و کوچک دیگران آمیخته است که اگر تنها چند روز این فرآورده‌ها را از او بگیرند به دنیای قرون وسطایی خودش باز خواهد گشت. حتی سلاحهایی که در کشورهای مختلف این جهان اسلامی برای سرکوبی مردم خود آنها یا برای کشتار «برادران» مسلمان فلک‌زده‌ای در دیگر کشورهای مسلمان به کار گرفته می‌شود، و کلیدهایی که به گردن نوجوانان و کودکان آنها آویخته می‌شود تا پس از شهادت در روی مینهای ساخت نامسلمانان، درهای خانه‌های بهشتی خود را در جهان دیگر با آنها بگشایند، در کارخانه‌های اسلحه‌سازی یا کلیدسازی دیگران ساخته می‌شود. قدرت نماییهی نظامی و مانورهای ذوالفقار و طریق القدس و ثامن الائمه او با پشتوانه توپها و تانکها و موشکهای ساخت دیگران صورت می‌گیرد و شعارهای «الله اکبر» او با بلندگوهای ساخت دیگران طنین انداز می‌شود. و این همان بخشی از جهان امروز ماست که روزگاری صدرنشین تمدن جهان بود، و اگر امروز بدین حد از ورشکستگی رسیده است این ورشکستگی از فاجعه‌ای آسمانی نیامده است، «ورشکستگی به تقصیر» خود اوست.

در این دوراها انتخاب، تونه تنها راه فردای خود بلکه راه فرداهای دورتر فرزندان خود و فرزندان فرزندان خود را نیز مشخص خواهی کرد، زیرا که اگر به راه صغیران روی همچنان صغیر خواهی ماند، و اگر راه بالغان را برگزینی به ناچار قوانین حاکم بر جهان بالغان را خواهی پذیرفت که سرآغاز همه آنها این است که انسانها با مغز خودشان فکر کنند و با شعور خودشان تشخیص دهند، و نه این که این شعور را در نظمهای دیکته شده خود کامگان سیاسی یا در «توضیح المسائل» های دین سالاران مذهبی بجویند. بخش برتر جهان امروز ما از آن هنگامی بدین راه برتری رفت که کسانی از آن، چند و چونی آنچه را که پیش از آن بدانان قوانین تغییرناپذیر زمینی یا حقایق ابدی آسمانی اعلام شده بود- و

در یک جا حکومتها و در جای دیگر کلیسا و مسجد کلیدداران مطلق این قوانین و این حقایق بودند - به پرسش بگیرند و پاسخ بطلبند. از وقتی که در این جهان بالغان، اندیشمندی به نام دکارت حتی موجودیت خود را با این استدلال پذیرفت که اگر فکر می کند پس وجود دارد، و از وقتی که اندیشمند دیگری به نام نیوتن افتادن سیب را از درخت تنها کار فرشته ای ندانست که فرمان خداوند را اجرا کرده باشد، و از وقتی که اندیشمندی سومین به نام کپرنیک جرأت آن کرد که در گردش توراتی خورشید به دور زمین تردید کند، عصر تازه ای آغاز شد که همه پیشرفتهای مادی و فکری چند قرن گذشته جهان ما حاصل آنند.

و از جمله واقعیتهایی بنیادی که بخش اعظم از اندیشمندان این جهان پیشرو و در طول این سالهای فروغ بر آن تاکید نهاده اند این است که سیر تحول مذهبی جوامع بشری در طول تاریخ درست به همان صورت و به پیروی از همان ضوابطی انجام گرفته است که سیر تحول سیاسی و علمی و اقتصادی و اجتماعی این جوامع انجام گرفته است، بی آن که در این سیر تکامل عوامل ماوراء الطبیعه ای دخالت کرده باشند، یا پیامی از آسمان رسیده باشد، یا ملائک و شیاطین و اجنه ای پادرمیانی کرده باشند، و درست به همین دلیل، این سیر تحول اقتضا می کند که امروزه در انطباق با شرایط فکری بشریت در آغاز هزاره سوم و در تطبیق با دستاوردهای جهان دانش، اندیشه مذهبی نیز پا به مرحله تازه ای از تکامل خود بگذارد، یعنی این بار مذهب را در تضاد با واقعیتهای جهان دانش نجوید؛ بلکه در تطبیق با این واقعیتهای و ازورای آنها بجوید. اسطوره های خیالبافانه ای که روزگاری شیوخ قدیم یهود در محیطهای کوچک و ابتدایی خود برای پاسخگویی به نیازهای اختصاصی قوم خویش ساخته و آنها را وحی خدای نوحاسته ای اعلام کرده بودند که خودشان او را در آسمان جای داده بودند، امروز جای خود را به حقایق علمی بسیار مسلم تری سپرده اند که میان آنها با اسطوره های کهن به همان اندازه تفاوت وجود دارد که میان دنیای یک خورشیدی دیروز با کائنات چند میلیارد کهکشانی امروز، و میان آفرینش شش هزار ساله دیروز با آفرینش شانزده میلیارد سالی امروز، و میان خلقت خلق الساعة دیروز آدم با اصل «تکامل انواع» چند صد میلیون سالی امروز.

با این همه مفهوم هیچ یک از این برداشتهای نو این نیست که جهان امروز دانش مذهب را به طور اصولی نفی کرده است، بلکه این است که نحوه سستی برداشت این جهان از مذهب تغییر یافته است: یعنی انسان امروز واقعیت مذهبی را بسیار بیشتر در مفهوم معنوی آن و بسیار کمتر در جلوه بتخانه و کلیسا و مسجد آن می جوید. در دسامبر ۱۹۹۸ به مناسبت

جشن تولد مسیح، هفته نامه فرانسوی *Nouvel Observateur* طی نظرسنجی گسترده ای از افکار عمومی، به ویژه از جوانان، خواست که نظر خویش را درباره پرسشهای مختلف مربوط به معتقدات مسیحی خود ابراز دارند. این پرسشها عمده بر تزیینات رسمی کلیسا درباره الوهیت عیسی، تثلیث مسیحی، پیامبری و معجزات عیسی و نقش الهی کلیسای کاتولیک متکی بود که در دوران انگلیسیون تردید در اصالت هر یک از آنها خطر ارتداد و تکفیر و به دنبال آن شکنجه و اعدام را در برداشت. طبق نتایج این نظرسنجی، ۷۷٪ از پاسخ دهندگان گفته بودند که می توانند به وجود عیسی و به تعالیم اخلاقی او اعتقاد داشته باشند بی آن که این اعتقاد ایشان الزاماً از مجرای کلیسا بگذرد، و ۴۵٪ متذکر شده بودند که برای قبول مسیح نیازی به قبول الوهیت او ندارند، و در کنار ۳۳٪ که پیامبری عیسی را می پذیرفتند، ۶۷٪ دیگر او را فقط یک متفکر و مصلح بزرگ می دانستند. نتیجه گیری نهایی نوول ابسرواتور از این نظرسنجی این بود که «ما با جامعه ای سرو کار داریم که به مسیحیت خود همچنان پایبند است، ولی برای مسیح جوهری الهی قائل نیست و او را جلوه زمینی خدا یا فرزند او نمی شناسد و به معجزاتش نیز عقیده ندارد، و به خصوص کلیسا را واسطه ای الزامی برای مسیحی بودن نمی داند. مسیحیت آشنای اینان مسیحیتی است که در کانتات های باخ و Ave Maria ی شوبرت و تابلوهای رافائل و میکلائرو در شاهکارهای معماری کلیساهای جهان مسیحی متجلی شده است و نه آنچه در دیوانهای تفتیش عقاید «ترکمادا» و در کشتار سن بارتلمی و هیمه های آتش انگیزیون منعکس می شد، همچنان که «علی» آشنای ایرانیان آن «همای رحمت» است که در شعر سخنوران و در ذکر صوفیان تبلور می یافت و نه آن شمشیرکش مورد ستایش روح الله خمینی که یک روز هفتصد نفر از خوارج را در صفین سر می برید و روز دیگر یهود بنی قریظه را در مدینه قتل عام می کرد. این جهان مسیحی در حال حاضر ۱۱۲ کشور بزرگ و کوچک را شامل می شود که تقریباً در هر خانواده آنها کتاب مقدس Bible (تورات و انجیل) جای خاص خود را دارد. بسیاری از مردم این جهان یکشنبه ها به کلیسا می روند و در مراسم مذهبی نوتل (کرسمس) و پاک (ایستر) و امثال آن شرکت می کنند، و غالب این مردم صادقانه به «وجدان مسیحی» و «اخلاق مسیحی» خود افتخار می ورزند. با این همه حتی یک نفر از مردم این جهان دو میلیارد نفری را نمی توان یافت که قوانین کتاب مقدس را در مورد برده داری یا اجرای قانون سنگسار و قصاص یا حلال و حرام توراتی خوراکیها یا انجام قربانیهای غالباً وحشیانه ای که در کتاب مقدس فریضه ای الزامی شناخته شده اند قابل قبول بداند، یا عدم اطاعت فرزند را از پدر یا بی احترامی به یهوه را شایسته مجازات سنگسار بشمارد.

همین جهان پیشرفته مسیحی اخیراً پنجاهمین سالگرد تدوین و اعلام منشور جهانی حقوق بشر توسط سازمان ملل متحد را به عنوان عالیترین دستاورد حقوقی و قضایی خود جشن گرفت، و این منشوری است که دست کم دوازده ماده از مواد سی گانه آن با قوانین کتاب مقدس تناقض دارد، و در این دوگانگی، قوانین این منشور حقوق بشر به قدری مترقی تر و عادلانه تر از قوانین کتاب مقدس است که حتی کلیسای واتیکان نیز جرأت مخالفت آشکار با آنها را نیافته است. در همین جهان مسیحی، تقریباً همه کشورهای حکم اعدام را لغو کرده اند، در صورتی که این حکم یکی از مقررات اصولی تورات است؛ و در مورد جلوگیری از کنترل موالید کلیسا علی رغم آن که همه وزن اعتبار مذهبی و امکانات سیاسی و تبلیغاتی خود را به کار گرفته، موفقیتی نیافته است، زیرا تلاش او با نیازمندیهای واقعی جامعه امروز بشری تطبیق نمی کند. حتی در اعلامیه اسلامی حقوق بشر هم که در سال ۱۹۵۰ از جانب کشورهای اسلامی انتشار یافت بر حقوقی از قبیل آزادی مذهب و منع بردگی و تساوی کامل حقوق زن و مرد به صورتی قاطع تأکید نهاده شده است، در صورتی که همه اینها با مقررات قرآنی تناقض دارند.

قانون حجاب اسلامی که هم اکنون در ایران و برخی از دیگر کشورهای جهان مسلمان به صورت الزامی اجرا می شود نمونه ای بارز از آن قوانینی است که در جهان آغاز هزاره سوم نه قابل اجرا و نه شایسته اجرا یند، زیرا که ماهیت اصولی آن اهانتی آشکار به شخصیت انسانی زن مسلمان است. هیچ جامعه متمدنی نمی تواند نیمی از افراد خود را به درون چادر سیاه بفرستد برای این که نیمه دیگر این جامعه را از وسوسه برکنار نگاهدارد، بی آن که برای این کار از مردان «بالغ و رشید و عاقل» خود بخواهد که خودشان بر غرائز خویش کنترل بیشتری داشته باشند. چنین منطقی منطق «توضیح المسائل» های جهان تشیع است که در آنها از مؤمنین خواسته نمی شود که با حیوانی بیگناه و طی نکنند، بلکه حیوانی که مورد و طی قرار گرفته است محکوم بدان می شود که به محلی دیگر برده شود و کشته شود.

ادعای نامی که منظمأً به نام «اسلام ناب محمدی» علیه فرهنگ منحط غرب صادر می شود مغلطه ای آشکار بیش نیست، زیرا هرچند راست است که این فرهنگ نقاط ضعف بسیار نیز دارد، ولی آنچه اینان به عنوان «انحطاط فرهنگی» بر آن انگشت می گذارند نه تنها بخشی از این نقاط ضعف نیست، بلکه درست بالعکس از مثبت ترین نقاط آن است.

فرهنگ «غیر منحط» کنونی جهان اسلامی، در کدام یک از کشورهای این جهان راه حلهای بهتری از راههای جهان مترقی در مورد مسائل کلی یا روزمره کسان را ارائه کرده

است؟ کدام آزادیهای بیشتر فردی یا اجتماعی را؟ کدام قانون و عدالت جامع تر قضایی را؟ کدام برنامه های تعاونی و نودوستانه را؟ و به موازات آنها کدام دانش و صنعت پیشرفته تری را؟ کدام رفاه مادی یا برتری سیاسی یا نظامی یا اقتصادی را؟ کدام ارزشهای اخلاقی و معنوی را؟ شعارهای ضد «غرب زدگی» آیت الله ها و حجت الاسلام های این جهان جز آن که تنها در تحکیم قدرت خصوصی خودشان به کار گرفته شود، چه اعتلایی برای «اسلام ناب محمدی» به همراه آورده است؟ و جز این که فاصله این جهان اسلامی را از کاروان تمدن بشری باز هم بیشتر کند و بر عقب ماندگی آن صحنه باز هم مؤکدتری بگذارد چه حاصلی داشته است؟ اگر اروپای جاهل قرون وسطی نیز با شعار «شرق زدگی» راه دستیابی به دانش برتر جهان اسلامی را به روی خود بسته بود، با کدام پشتوانه علمی توانسته بود این دانش برتر را سنگ زیربنای نیرومندی خود قرار دهد و با بهره گیری از آن خیلی زود همین جهان اسلامی را به زیر فرمان خویش درآورد؟

آنچه بعداً انقلاب اسلامی ایران نام گرفت در مفهوم نهایی خود برخورد اجتناب ناپذیر این دو برداشت از مذهب و از واقعیتهای مذهبی بود که یکی از آنها از آینده و دیگری از گذشته نشان داشت. یکی از آنها اسلامی بود که ایران با زیربنای فرهنگی آریایی خود به صورتی کما بیش هماهنگ با برداشتهای اروپای عصر فروغ شکل داده بود، و دیگر اسلامی قشری که مسیحیت انعطاف ناپذیر دیوانهای تفتیش عقاید قرون وسطی را منعکس می کرد. به تعبیری دیگر، رویارویی دو ایران جدا از یکدیگر بود: ایرانی که در طول هزاره ها به دست خود ایرانیان ساخته شده بود و ایرانی وارداتی که از خارج مرزها آمده بود و علی رغم ماهیت بیگانه خود ادعای صاحبخانگی می کرد. در این ایران، به خصوص از زمان صفویان که بر این صاحبخانگی مهر تأیید زدند تا پایان دوران قاجار همه چیز در اختیار منافع خصوصی کارگردانان روحانیت شیعه گذاشته شده بود، و لازمه تأمین این منافع وجود جامعه ای بود که در اجرای قوانین تغییرناپذیر آسمانی جامعه مقلدان و مجتهدان یعنی جامعه قیم و صغیر باقی بماند. چنین بود که در پایان عصر قاجار، این جامعه ای که از دوران صفویه به بعد ارتباط فکری آن با دانش و بینش اروپا تقریباً به کلی قطع شده بود، به صورت یکی از عقب مانده ترین جوامع روی زمین درآمده بود و فاصله زیادی با آن نداشت که حتی موجودیت سنتی خویش را نیز از دست بدهد و به مجتمع تمدنهای منقرض شده تاریخ بیوندد.

از همان هنگامی که ظهور سلسله ای تازه این معادله سیصد ساله را برهم زد؛ و ایران

همچون ترکیه دوران بعد از خلافت در این مسیر قرار گرفت که ولو با تأخیر بسیار دوباره به کاروان جهان پیشرو پیوندد، برخورد سنگین و نهایی دو ایران ایرانی و غیر ایرانی اجتناب ناپذیر بود. ترکیه کمال آتاتورک رویارویی مشابهی را در شرایط مساعدتر از شرایط ایران از سر گذرانیده بود، زیرا این ترکیه ای بود که از شکست نظامی خلافت عثمانی در جنگ جهانی اول سر بر آورده بود و زمینه در آن برای جدایی قاطع از گذشته آماده تر بود، ولی در ایران، پیش از آن که راه به طور اصولی بر ارتجاع بسته بشود بروز جنگ جهانی دوم و اشغال نظامی کشور و بازگشت اعلام نشده نفوذ استعماری این تلاش را در نیمه راه متوقف کرد، در انتظار آن که در سالهایی دیگر حسابگریهایی شناخته شده راه را بر رویارویی سرنوشت ساز ایران ایرانی و ایران وارداتی بگشاید.

ایران فردای ما در هزاره ای که از راه می رسد تنها نیاز به تحولی سیاسی یا اقتصادی و یا اجتماعی در حد تحولات دیگر کشورهای پیشرفته یا پیش نرفته جهان ندارد، نیاز به یک خانه تکانی اصولی در مقیاس هزاره ها و نه در مقیاس سده ها و دهه ها و سالها دارد، نیاز بدان که همچون سمندر افسانه ای از درون خاکستر آتشی که در آن سوخته است دیگر باره جوان و پویا سر بر آورد، نیاز به «تولد دیگری» دارد.

فصلی طولانی از تاریخ این کشور که هزار و چهارصد سال پیش در قادسیه آغاز شد می باید در آغاز هزاره تازه در قم بسته شود، برای این که اسلام سیاسی هزار و چهارصد ساله جای خود را به اسلامی در مفهوم واقعی یک مذهب یعنی در مفهوم معنوی آن بسپارد، مذهبی که آگاهانه و آزادانه از جانب افراد پذیرفته شده باشد، همانند آن مسیحیتی که در جهان کنونی غرب آزادانه و آگاهانه، در صورتی معنوی و نه سیاسی، از جانب افراد پذیرفته شده است.

نسل نوحاسته ای که الزاماً باید ایران فردا را بر روی ویرانه های ایران امروز بنیاد نهد، تنها موظف به طرح ریزی و اجرای یک برنامه بازسازی نیست، بلکه مسؤول طرح و اجرای دو برنامه مجزا از یکدیگر - هرچند مکمل یکدیگر - است. یکی از این دو برنامه، برنامه ای اضطراری و کوتاه مدت است و دیگری برنامه ای بنیادی و دراز مدت. برنامه نخستین پایان دادن به رژیم قرون وسطایی قیم و صغیر است که اصولاً وجود آن در جهان قرن بیستم در کشوری چون ایران دشنامی به تاریخ و فرهنگ ملت ما و به حیثیت انسانی همه نسلهایی است که در طول هزاران سال در این سرزمین زیسته اند و همه نسلهای دیگری که می باید در هزاران سال آینده در آن زندگی کنند. و برنامه دیگر، بنیادگذاری

فردایی ست که در آن فرزندان این سرزمین بتوانند در ایرانی ایرانی، با هویتی ایرانی، با تکیه بر ارزشهای فرهنگی ایرانی، کشور خود را به صورتی هماهنگ با دانش و بینش جهان پیشرفته هزاره سوم و نه در محدوده ضوابط دوران جاهلیت عربی یا قرون وسطی بازسازی کنند.

در هر برداشت تازه ای، این واقعیت اصولی می باید مبنای کار قرار گیرد که موضع ایران در جهان اسلامی از آغاز با همه اجزای دیگر این جهان فرق داشته است و امروز نیز فرق دارد، زیرا برخلاف کلیه آنها، دیگر ایران هیچ وقت هویت ملی و هویت اسلامی خود را یکی ندانسته و هیچ وقت نیز حاضر به فدا کردن اولی در راه دومی نشده است. در این باره قبلاً با تفصیلی بیشتر سخن رفته است و تکرار آنچه گفته شده است ضرورتی ندارد.

واقعیتی که بالعکس تذکرش ضرورت دارد، این است که محدود کردن انحصاری هویت ملی، به عضوی از اعضای جهان اسلامی - جهانی که اصولاً در هیچ شرایطی اسلام ایرانی را اسلام خود نشناخته و مسلمانی ایرانی را مسلمانی واقعی ندانسته است - نه تنها از هیچ جهت سیاسی یا اقتصادی و یا فرهنگی کمکی به ایران نمی کند، بلکه مشکلات فراوانی را نیز برای او پدید می آورد که در غیر این صورت پدید نمی آید، و او را درگیر مناقشاتی می کند که غالباً ارتباطی با او ندارد.

قلمروستی نفوذ ایرانی از آغاز تاریخ ایران سرزمینهای پهناور آسیای میانه و چین و آسیای جنوبی و به ویژه شبه قاره هندوستان بوده است که به همین جهت جای پای چند هزار ساله ایران را در سراسر آنها به فراوانی می توان یافت. سالها پیش جواهر لعل نهرو، بنیانگذار سیاسی هند امروز، در نامه هایی که از زندان انگلیسها به دخترش ایندیرا می نوشت، بر این تأکید نهاد که در تمام طول تاریخ هیچ کشوری در کشور دیگر بدان اندازه که ایران در هند اثر بخشیده اثر نبخشیده است. زبان فارسی صدها سال زبان درباری و فرهنگی این سرزمین بوده است، چنان که شمار سخنوران پارسی زبان هند از چند برابر شمار همه سخنوران خود ایران فراتر رفته است، و به نوشته نهرو اگر استعمار انگلستان با همه نیروی خود علیه گسترش این زبان برنخاسته بود شاید هنوز هم فارسی زبان رسمی هندوستان بود. قسمتی از عالیتین آثار معماری این سرزمین دستاورد معماران چیره دست ایرانی ست. بنای رویایی تاج محل که ویل دورانت آن را زیباترین بنای جهان می داند، به تعبیر معروف رنه گروسه روح ایران است که در کالبد هند حلول کرده است. گنجینه آثار

خطی فارسی در هند بزرگترین گنجینه دستنویسهای فارسی در تمام جهان است و بدایع نقاشی و مینیاتوری ایرانی نفیس ترین مجموعه آثار هنر نقاشی این کشورند. موجودیت کشوری چون پاکستان بر اساس ایدئولوژی محمد اقبال شاعر پارسی گوی لاهور پی ریزی شد و نام آن نیز از پارسی مایه گرفت، کشمیر «ایران صغیر» نامیده شد و بنگال همچنان کانون قند پارسی باقی ماند.

همین نزدیکی همه جانبه را در تاریخ روابط ایران و چین می توان یافت. جاده معروف ابریشم نه تنها یک شاهراه بازرگانی، بلکه یک شاهراه فرهنگی و هنری کهن است که اندیشه های مذهبی و فلسفی زرتشتی و مهری و مانوی ایران را به طور مستمر به امپراتوری پهناور چین منتقل کرده است، حتی مسیحیت و اسلام نیز، در صورت ایرانی این هر دو، یعنی مسیحیت نستوری و اسلام ایرانی، از طریق همین شاهراه به چین رفته اند. میلیونها مسلمان چینی در طول قرون به زبان فارسی نماز خوانده اند و امروز نیز می خوانند. بزرگترین مسجد چینی در هانگ چه تو با کتیبه زیبای پارسی آراسته شده است، و چنان که ابن بطوطه سیاح نامی عرب در خاطره سفر خود بدین کشور حکایت می کند شعر سعدی شیراز، تنها نیم قرن پس از خود او، ترانه رایج خنیاگران چینی بوده است. بقایای آتشگاههای زرتشتی و پرستشگاههای مهری و مانوی در سراسر چین یادگارهای دیگری از پیوندهای مذهبی این دو تمدن بزرگ جهان باستانند، همچنان که شاهنامه فردوسی و خمسة نظامی از پیوندهای تاریخی و گاه عاطفی این دو حکایت دارند. اثر پژوهشی معتبری به نام *Sino-Iranica* که در آغاز قرن کنونی توسط یک دانشگاه امریکایی منتشر شد، به نوبه خود معرف آن است که شمار بسیاری از میوه ها و گلها از ایران به چین رفته اند و هنوز هم نامهایی ایرانی دارند.

همین ابن بطوطه در شرح سفر خویش به اندونزی کنونی نقل می کند که زبان پارسی زبان درباری جاوه و سوماترا بوده و داستانسرایان و سخنوران و صوفیان ایرانی به اندازه خود ایران در آن قرب و منزلت داشته اند. هنوز هم در گوشه و کنار این سرزمین مردم مشتاقانه به زیارت آرامگاههای این صوفیانی می روند که بر سنگهای گورشان غزلهای عارفانه سعدی و حافظ شیراز نقش زده شده است.

سرزمینهای پهناور آسیای میانه که امروز جمهوریهای تازه استقلال یافته تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان و قرقیزستان و کازاخستان را دربر می گیرند، و جمهوریهای قفقازی گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و داغستان، به نوبه خود گنجینه داران بزرگ فرهنگ و هنر ایرانند و شهرهایی چون بدخشان و سمرقند و فاراب و بخارا و گنجه و شیروان و نخجوان چنان با تاریخ و فرهنگ ایران آمیخته اند که میان آنها با طوس و نیشابور و ری و

شیراز تفاوتی نمی توان یافت.

نه تنها تاجیکستان فارسی زبان عضو جدایی ناپذیری از خانواده بزرگ ایرانی ست، بلکه حتی باغچه سرای کریمه که در میان امواج دریای سیاه، هنوز غرق در گل‌های سرخی ست که خانهای تاتار این سرزمین از شیراز بدان جا آورده اند سراپا رنگ ایرانی دارد، و در کاخ سلطنتی پیشین گرجستان، همچنان به جهانگردان تالاری نشان داده می شود که در آن هر شامگاه نغمه سرایی خوش آواز صفحاتی از شاهنامه فردوسی را برای ملکه تامار می خوانده است. در دل همین قفقاز، هنوز ایرانیان کهنی خانه دارند که جمهوری «اوست» خود را همچنان «ایران» می نامند و زبانی را که از اجداد آلان خود به ارث برده اند ایرانی می خوانند و هنوز غاری را که زادگاه میترا شناخته می شود در کوهستان بلند خود به مسافران نشان می دهند.

همه این سرزمینها و این تمدنها در ارتباط تاریخی خویش با ایران این وجه مشترک را دارند که جای پراحترام فرهنگ ایرانی را برای خود ایران محفوظ نگاه داشته اند، در صورتی که جهان اسلامی این حق را از فرهنگ پارسی دریغ داشته، یعنی هر آنچه را که از بزرگان این فرهنگ دریافت داشته یا به حساب نویسندگان عرب گذاشته و یا بدانها برچسب کلی اسلامی زده است بی آن که به ماهیت ایرانی آنها اعتنایی کرده باشد.

زیانی که وجود رژیم بی نام ولایت فقیه در ایران در سالهای فروپاشی امپراتوری شوروی در ارتباط با جمهوریهای نوحاسته آسیای میانه به مصالح ملی کشور ما وارد آورد زیانی به تمام معنی جبران ناپذیر بود، زیرا فرصتی تاریخی پیش آمده بود تا ایران پیوندهای کهن خود را با این سرزمینها و با مردم آنها از سر گیرد، و احیاناً فدراسیونی را پی ریزی کند که ضامن منافع سیاسی و اقتصادی و فرهنگی همه اعضای آن باشد، نه این که به جای همه چیز برای آنها مبلغ مذهبی و کتاب دعا بفرستد و آنها را وادارد تا برای احتراز از بنیادگرایی ولایت فقیه، رو به جانب ترکیه و روسیه و کارتل نفتی امریکایی-اروپایی آورند.

ایران فردا، در تولد تازه خود، گذشته از بازیابی دوستان کهن و دوستیهای کهن، تعهدی جهانی نیز در ایفای رسالتی که فرهنگ جهان بین او از آغاز بر عهده اش گذاشته است، به خصوص در راستای اندیشه مذهبی، به عهده دارد که از میراث چند هزار ساله او در این زمینه سرچشمه می گیرد، و یک صد و پنجاه سال پیش هگل آن را نمونه ای منحصر به فرد در تاریخ جهان دانست.

همچنان که پیش از این گفته شد، در دوران کنونی ما در همه زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، جهان تازه‌ای در حال شکل گرفتن است، به همین دلیل در زمینه مذهبی نیز ساختار تازه‌ای شکل می‌گیرد که وجه مشخص آن جهانی بودن آن است، زیرا این ساختار به دنیای آینده‌ای تعلق دارد که در آن مرزهای سیاسی و جغرافیایی و نژادی روز به روز بیشتر جنبه سنتی جدا کننده خود را از دست می‌دهند و حقیقتهای مجزای غیر توحیدی و توحیدی در جلوه‌های یهودی و مسیحی و مسلمان خویش جای خود را به حقیقت واحدی می‌سپارند که بر خداشناسی جهانی تکیه دارد، و بارزترین خصیصه این خداشناسی جهانی این است که این بار رابطه بشر با خدای او رابطه‌ای بیواسطه است که از طریق کاهن، خاخام، کشیش، مفتی و آیت‌الله نمی‌گذرد، و دیوانهای تفتیش عقاید و دادگاههای شرع و خواهران زینب و انصار حزب الله نیز بر آنها نظارت نمی‌کنند، و طبعاً خونی هم به نام خدا ریخته نمی‌شود و شکنجه‌ای به نام خدا صورت نمی‌گیرد. تفاوتی هم برای این خدا ندارد که برای او گنبد و بارگاه بزرگتری بسازند یا صلوات بلندتری بفرستند. از دیدگاه این خدا، آن روسپیان استرالیایی که اخیراً درآمد یک ماهه خود را به کمک به پژوهشهای بهداشتی در امر مبارزه با بیماری ایدز (سیدا) اختصاص دادند، بسیار بالاتر از عالیجنابانی جای دارند که در کنار صفهای گرسنگان برای او کلیسا و مسجد می‌سازند. عبادتی مقبولتر از انجام تشریفات سنتی بیحاصلی که عموماً کار و کیلان بی‌وکالتنامه این خدایند و نه کار خود او، تلاش صادقانه برای ساختن جهانی بهتر و برقراری جامعه بشریتی پیشرفته‌تر است که در آن از بیعدالتیها و نابسامانیها و از رنجها و دردهایی که هم اکنون بخشهای بزرگی از این جامعه بشری قربانیان ناتوان آنند و گزارشهای رسمی مراجع صلاحیتدار بین‌المللی به طور منظم بر آنها تکیه می‌گذارند هرچه کمتر نشان باشد. این گزارشهایی که به طور منظم از جانب سازمانها و مراجع مختلف جهانی در زمینه مسائل انسانی مختلف مربوط بدین سازمانها منتشر می‌شوند همگی بیانگر این واقعیتند که هنوز تلاشی بسیار ضروری است تا چنین دنیای بهتری ساخته شود. گزارش سازمان بهداشت جهانی که تنها در چند ماه پیش منتشر شده، حکایت از آن دارد که در حال حاضر در جهان سوم در هر دو ثانیه یک کودک از گرسنگی می‌میرد، و تنها در عرض یک سال ۱۳ میلیون کودک، یعنی معادل صد برابر قربانیان بمب اتمی هیروشیما، از بدی تغذیه یا از گرسنگی تلف شده‌اند، درست مانند این که در هر روز از روزهای سال یک شهر کامل با جمعیتی در حد متوسط و صرفاً متشکل از کودکان، از روی زمین محو شده باشد. طبق همین گزارش در جهان امروز ما سیصد میلیون کودک به کم‌خونی ناشی از

کمبود آهن و سیصد میلیون نفر دیگر به بیماری گواتر ناشی از کمبود ید دچارند و صد میلیون کودک به علت کمبود ویتامین بینایی خود را از دست داده و کور شده اند.

گزارش کنگره بین المللی مربوط به کار غیرقانونی بچه ها در جهان، که در ۱۹۹۷ در اسلو برگزار شد، حاکی از این است که در حال حاضر دویست و پنجاه میلیون کودک ده تا چهارده ساله در شرایط وحشتناک در سراسر جهان شبانروزی گاه تا هجده ساعت به کار گرفته می شوند. تنها در یک کشور برزیل پنجاه هزار دختر بچه ده تا پانزده ساله از راه فحشا زندگی می کنند و غالباً تأمین زندگی والدین خود را نیز به عهده دارند. به گزارش سازمان انگلیسی مبارزه با بردگی کودکان (OXFAM) بسیاری از بچه ها را با کامیونهای گوسفند کشی به بازار فروش می برند و قیمت آنها را بر حسب وزنشان دریافت می دارند. تعداد کودکان سرراهی امریکای لاتین به تنهایی چهل میلیون نفر برآورد شده است. به گواهی UNICEF دو میلیون کودک به طور منظم مورد بهره برداری جنسی قرار دارند، و به نوشته نیویورک تایمز برخی از کودکانی که به نام معالجه به ایالات متحده امریکا دعوت می شوند برای آزمایشهای پزشکی داروهای تازه به صورت کوچکهای هندی مورد استفاده قرار می گیرند. مادر ترزا، قدیسه مسیحی سالهای ما و برنده جایزه نوبل صلح، در یکی از آخرین مصاحبه های خود فاش کرد که در برزیل هر ساله صدها هزار کودک نوزاد از سطلهای زباله کنار خیابانها برداشته می شوند.

تازه ترین گزارش سازمان یونسکو، شمار بیسوادان امروز جهان را بیش از یک میلیارد نفر تعیین کرده است، که هر ساله ۱۱۰ میلیون کودک محروم از آموزش بدانها افزوده می شوند.

نظم اقتصادی غیر عادلانه ای که بر جهان امروز حکومت می کند بیش از مجموع کوتاهیهای مؤمنان جهان در انجام فرائض مذهبی خود در مکتب خداشناسی ناپذیرفتنی است. در روز سالانه مبارزه جهانی با فقر و گرسنگی سال ۱۹۹۸، سازمان ملل متحد اعلام کرد که در حال حاضر یک میلیارد و نیم نفر از جمعیت شش میلیارد نفری جهان در فقر مطلق بسر می برند که یک میلیارد و سیصد میلیون نفر آنها از مردم آسیا و آفریقا و امریکای لاتین هستند. این فقیران که ۲۵٪ از جمعیت جهان را تشکیل می دهند جمعاً تنها از یک درصد درآمد جهانی برخوردارند، درآمدی که در سال گذشته رقم آن ۲۵۰۰۰ میلیارد دلار بوده است، یعنی یک و نیم برابر فاصله زمین با خورشید، اگر به حساب نشریه لوموند دیپلماتیک این فاصله را با اسکناسهای یک دلاری که به دنبال هم بگذارند فرش کنند. به حساب همین نشریه، نسبت درآمد ثروتمندان و فقیران جهان از سی بر یک در دهه

هشتاد، به ۷۸ بر یک در دهه ۹۰ بالا رفته است. در جهان آغاز هزاره سوم، جنگ صلیبی یا جهاد اسلامی واقعی تلاشی ست که می باید جهان بشریت برای تعدیل نظم غیر عادلانه اقتصادی امروز جهان و استقرار نظم انسانی تر و عادلانه تری در جای آن به کار بندد، زیرا این نظام ظالمانه اقتصادی آن جعبه پاندورایی ست که تمام نابسامانیهای اجتماعی و اخلاقی و جنگها و کودتاها و ژنوسیدها و دیکتاتوریهها و قحطیهها و مرگهای دسته جمعی گرسنگان و بیماران و فحشا و بیسوادی و بسیار تباهیهای دیگر جامعه بشری از آن سر بر می آورند.

برداشت جهان بینانه از واقعیتهای مذهبی در بیرون از برداشتهای کوتاه نگرانه قشری، برای فرهنگ ایرانی برداشتی تازه نیست. حتی پیش از مولوی نیز، خمیرمایه این فرهنگ این بوده است که: «ما ز قرآن مغز را برداشتیم / پوست را بهر خسان بگذاشتیم»، هرچند که در این مورد تنها قرآن مطرح نبوده، مذهب و اندیشه مذهبی در صورت کلی آن مطرح بوده است.

جلوه های گوناگون این روشن نگری و تضاد آن را با قشریت دین سالاران، در تمام تاریخ اسلامی ایران متجلی می توان یافت. اگر جهان غرب در دوران معینی قرن فروغی فراگیر و چشمگیر داشته است، جهان ایرانی در دورانی درازتر، متتها به صورتی پراکنده تر و به همین دلیل نامحسوس تر، به نوبه خود جهانی آکنده از فروغ بوده است. شمار بزرگان اندیشه و ادب این کشور که در هزار و چهارصد ساله گذشته به طور پیگیر با فرهنگ قشریت در ستیز بوده اند، و بسیاری از آنان در این راه جان باخته یا به زندان افتاده و یا به تبعید رفته اند، از آنچه می توان پنداشت بیشتر است. من خود در سالهای گذشته نمونه هایی از گفته های بیش از دویست تن از اینان را در کتابی به نام در پیکار اهریمن ارائه کردم، و در همین کتاب حاضر نیز نمونه های دیگری از این آثار را، که به آزاداندیشان بلندقدر نخستین قرون اسلامی ایران: ابن مقفع، راوندی، سرخسی و به خصوص یکی از بزرگترین آزاداندیشان همه تاریخ جهان، زکریای رازی، مربوط می شود ارائه کرده ام. آنچه می باید اختصاصاً در این جا بر آن تاکید گذارم، سهمی ست که در یک صد سال گذشته، یعنی از سالهای مشروطیت تا به امروز، پاسداران دیگری از این فرهنگ مبارز، در همین راه یعنی در پیکار با قشریت و واپسگرایی و سودجویی مذهبی بر عهده داشته اند، و این تلاش در دو دهه گذشته ابعادی یافته است که در نوع خود قرن فروغ اروپایی را به یاد می آورد. شمار آثار ارزنده ای که در این مدت کوتاه در جامعه برونمرزی ایرانی در این راستا توسط نویسندگانی سابقه دار یا نویسندگان نوظاسته نسلی

جوانتر انتشار یافته است، و نه تنها کمیت بلکه کیفیت عالی آنها، این احساس را پدید می‌آورد که انقلاب واپسگرایی پایان قرن بیستم کشور ما در کنار همه دستاوردهای منفی خود دستاورد کاملاً مثبتی نیز به صورت چنین تلاش فرهنگی پویا همراه داشته است.

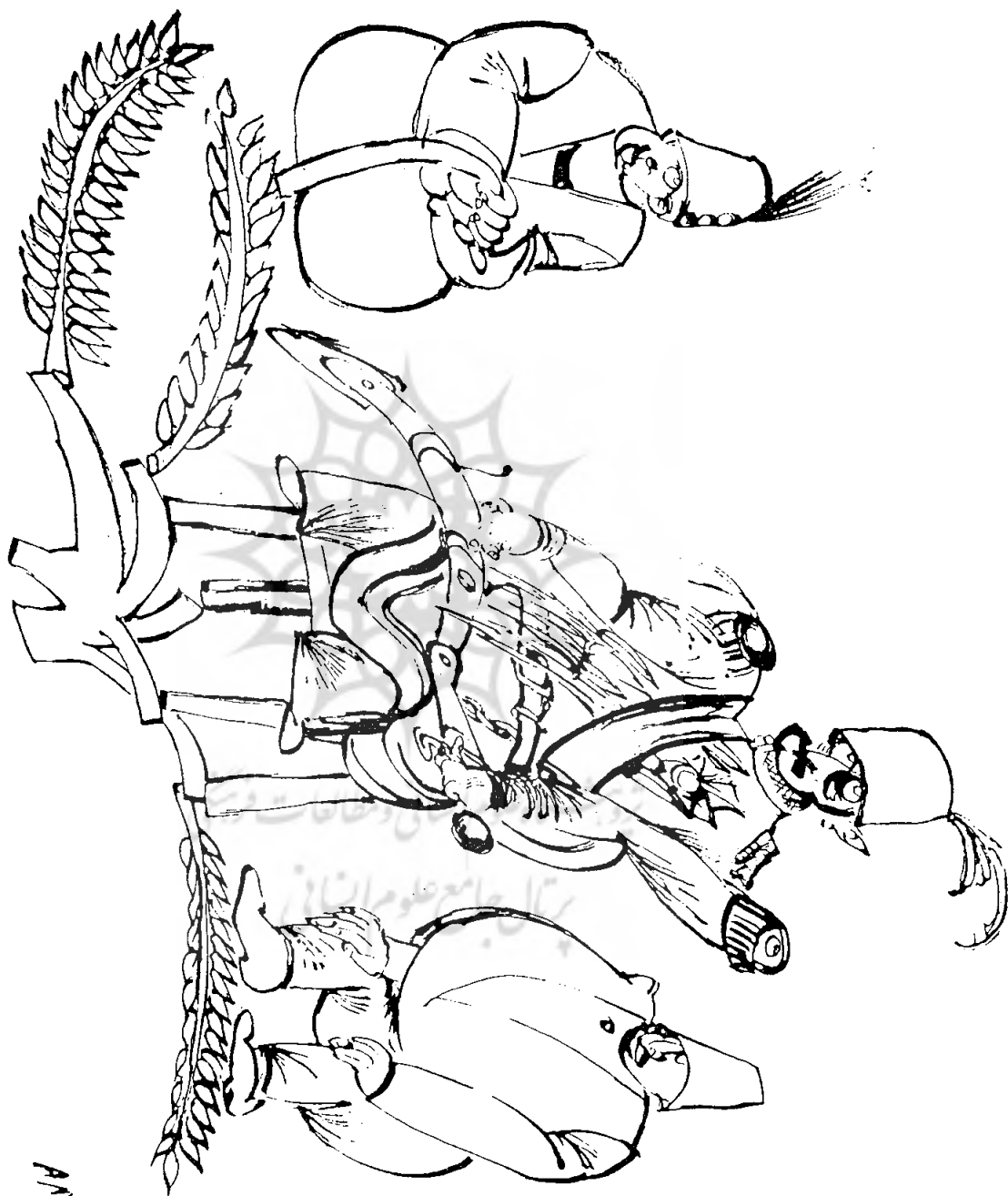
پیشگامان این «عصر فروغ» ایرانی را باید در ایران نیمه اول قرن حاضر جست، که از میان آنان می‌توان از میرزا آقاخان کرمانی، آخوندزاده، جمال‌الواعظین، ایرج، عارف، پورداد، هدایت، کسروی، محمد مسعود، نوبخت، بهار، دشتی، سرمد، پروین اعتصامی، فروغ فرخزاد یاد کرد، همچنان که در دوران بیست ساله گذشته می‌باید به عنوان نمونه از سخنورانی چون نادر نادرپور، اخوان ثالث، سایه، ضیاء مدرس، حمید مصدق، محمد عاصمی، اسماعیل خویی، شهناز اعلامی، از پژوهشگرانی چون سعیدی سیرجانی، جلال آشتیانی، صادق (نام مستعار)، روشنگر (نام مستعار) عبدالرحمن (نام مستعار)، علی میرفطروس، از نویسندگانی چون بهرام چوبینه، مهشید امیرشاهی، کورش آریامنش، هوشنگ زنوزی، از طنز پردازانی چون ایرج پزشک‌زاد و هادی خرسندی، و از اندیشمندانی چون حسین ملک، منوچهر جمالی، هوشنگ معین زاده نام برد که هر کدام از آنان هم استادانه و هم شجاعانه به روشنگری پرداخته‌اند و مکتبی آینده‌ساز را پی‌افکنده‌اند که بیگمان نقش آن در ایفای رسالتی که سالها پیش رنه گروسه، یکی از سرشناس‌ترین شخصیت‌های فرهنگی قرن ما بر آن تأکید نهاده بود، نقشی بنیادی است:

اساسی‌ترین مسأله جهان امروز ما در آمیختن شرق و غرب برای دستیابی به یک واقعیت جهانی بر مبنای یک تفاهم جهانی است، و سرمشقی که فرهنگ ایران در همه تاریخ خود ارائه کرده است نمایانگر این واقعیت است که چنین تفاهمی تحقق پذیر است، زیرا این فرهنگ با نبوغ اندیشه خویش خود به خود مظهر آمیزش موزونی از شرق و غرب و ادغام این هر دو در یک واحد بزرگ جهانی است.

طرحهای اردشیر محمص



۱- از میان آلبومهای شخصی



۲- شاهان و دلقکان

ANDESHIA



ناصرالدین شاه و میزبانهای کرمانی

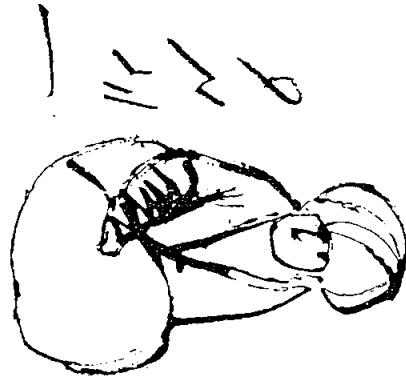


۴- حضرت والا

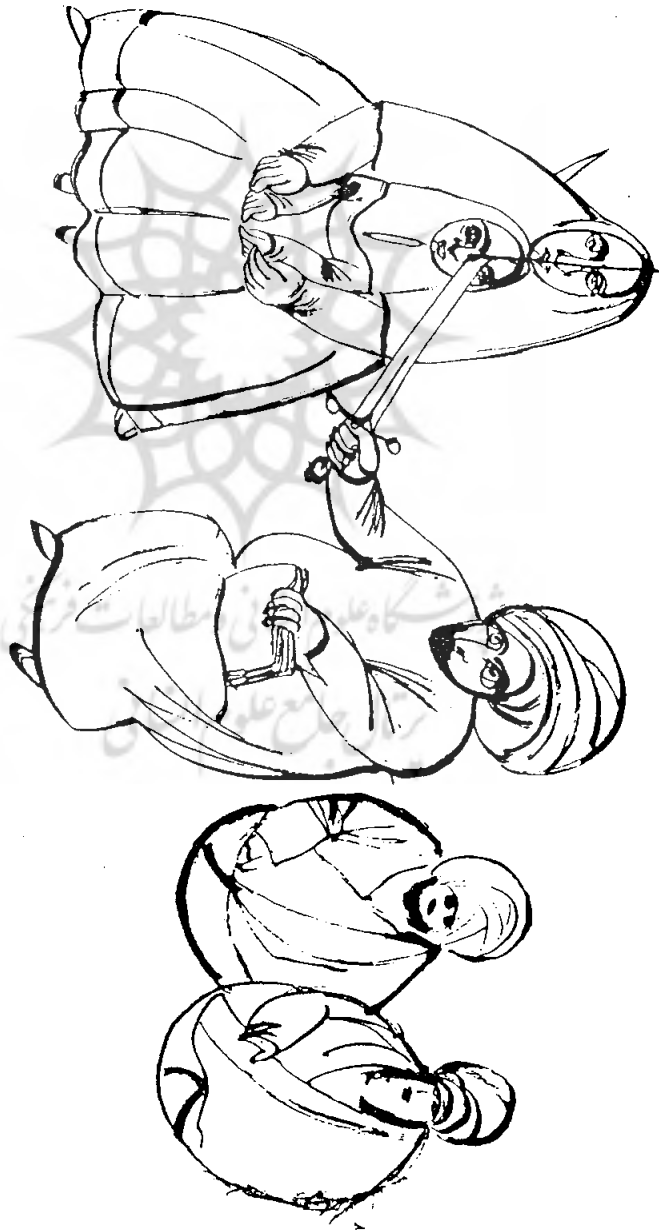
(با علامت X مشخص شده است.)



۵- ابراز نقد



۱۲۶



۱- ظلم بالسویه



۷- یک شاخه گل برای امیلی



۸- والدۀ معطمه در حال استراحت و تمدد اعصاب در اطاق انتظار قطار تهران - اهواز